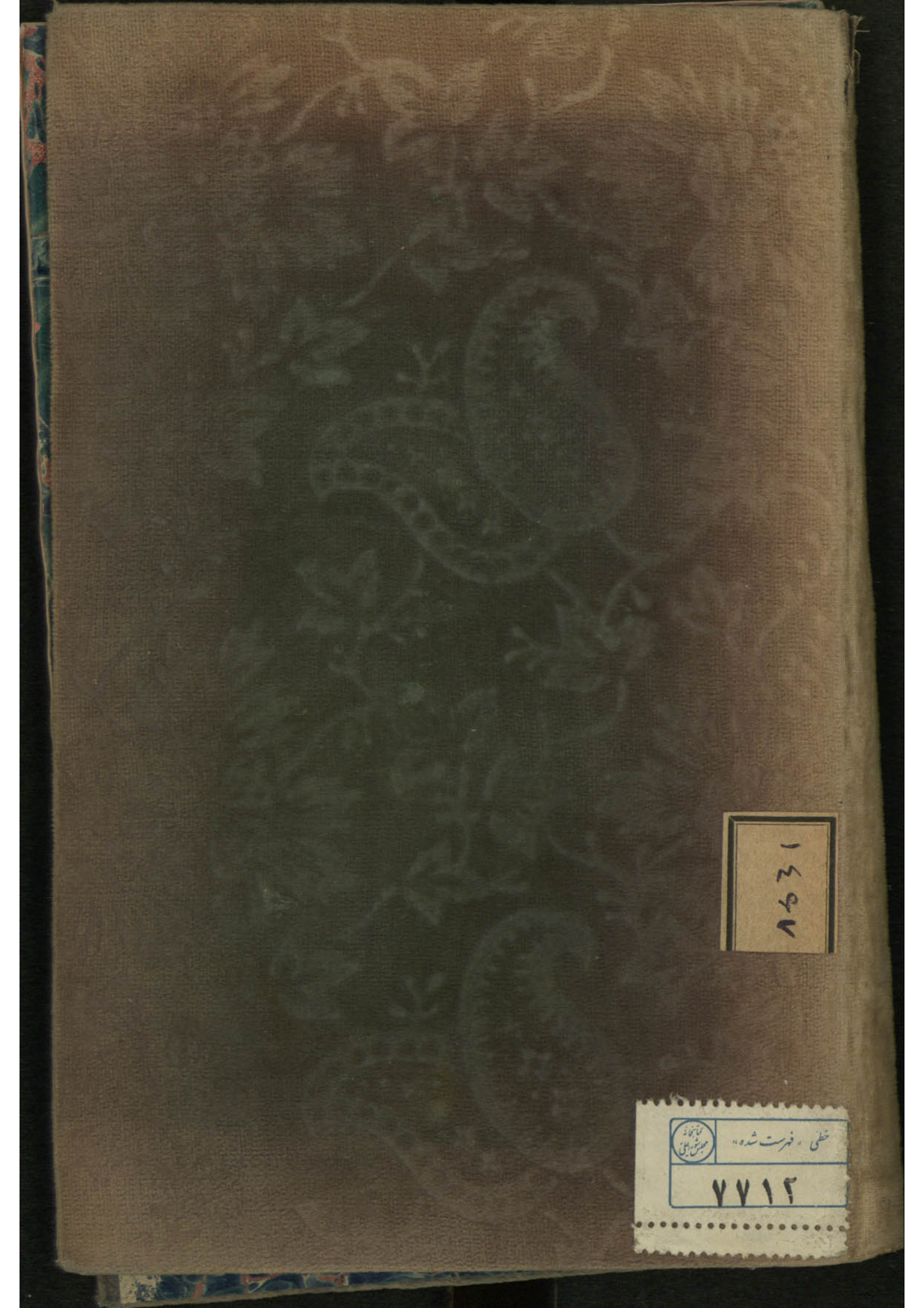
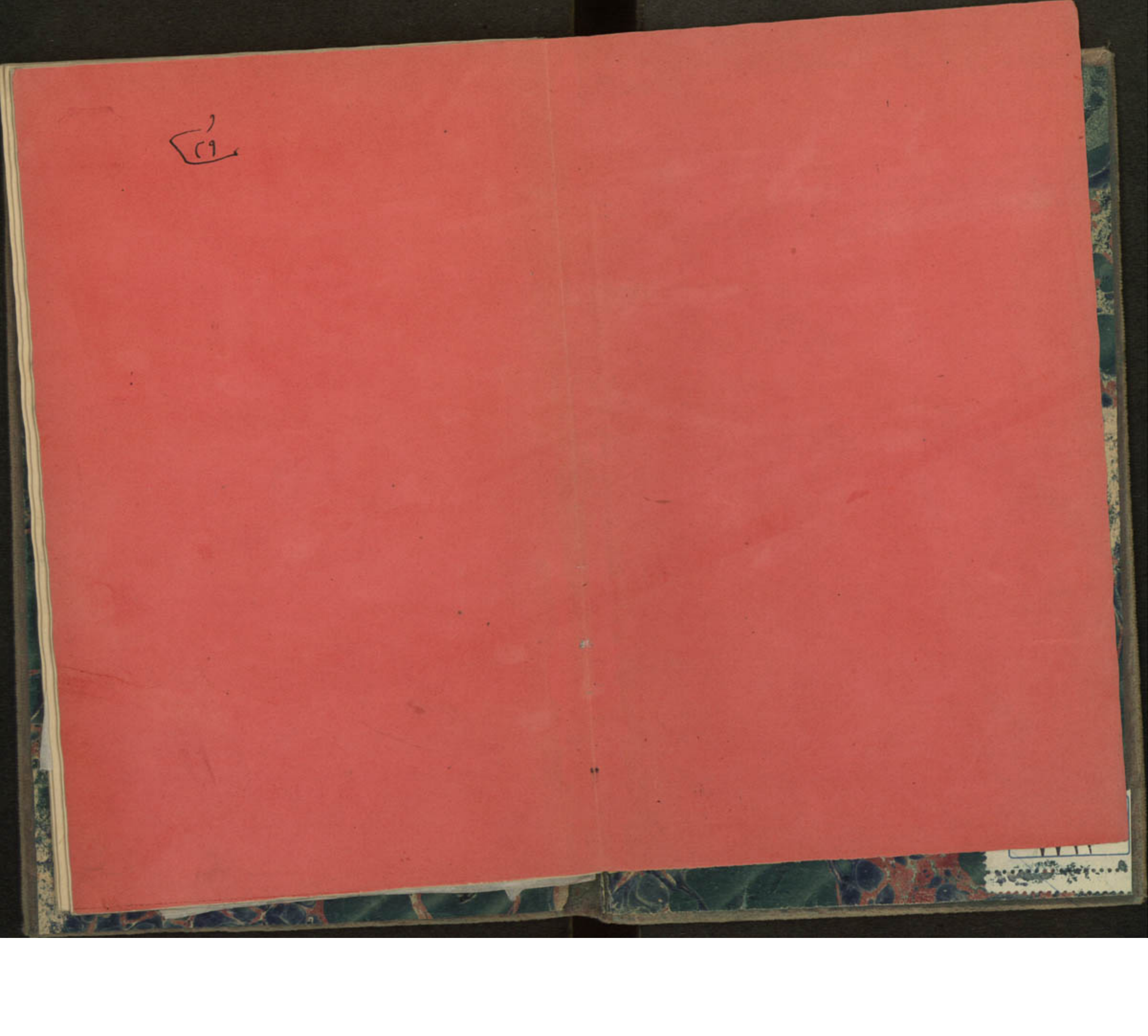

کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۷۷۱۲

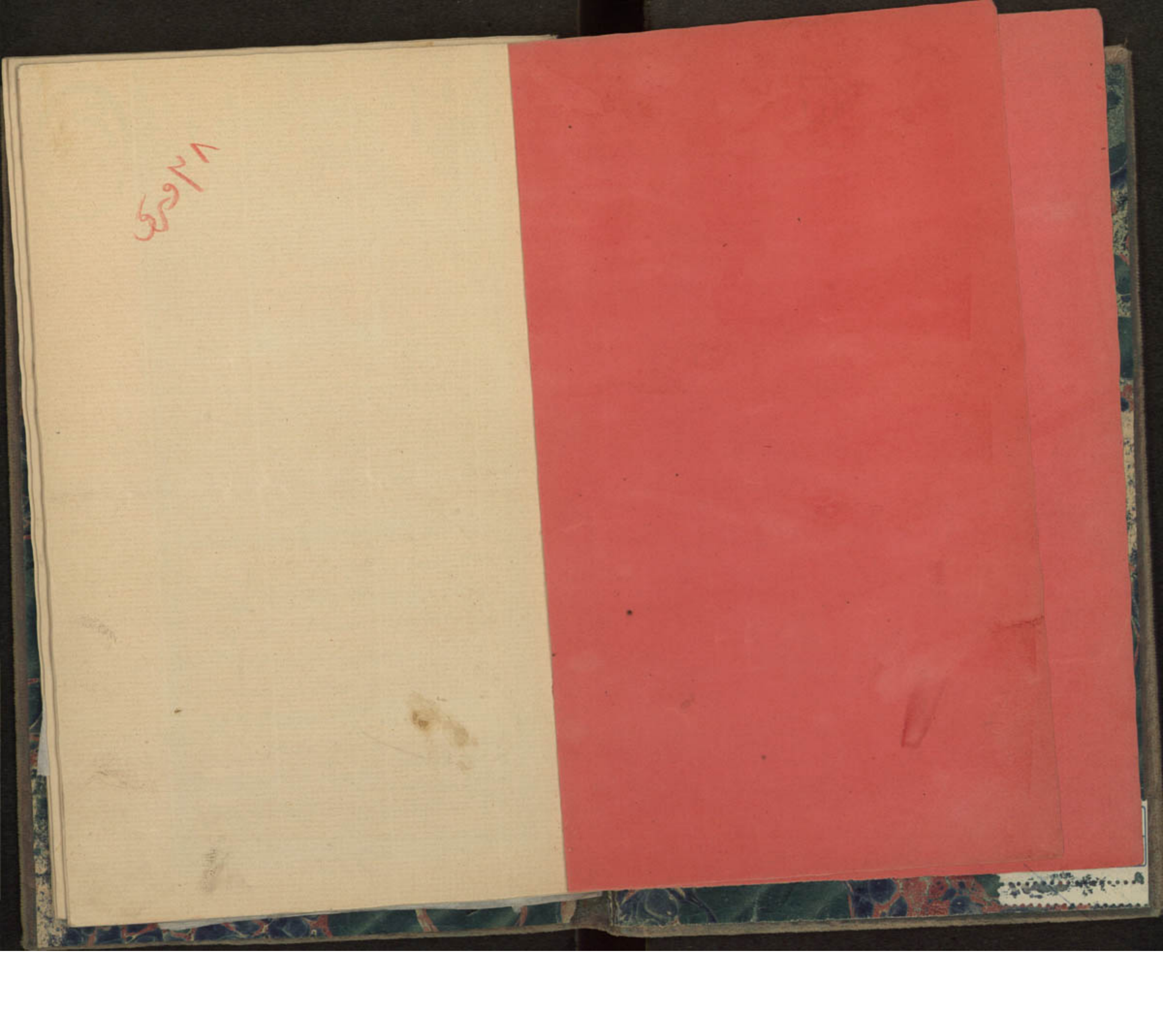

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ سلاطین عثمانی
مؤلف
موضوع تألیف
موسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۷۸۲۰
۹۷۳۱
بازدید شد ۱۳۸۲
بازرسی شد
۶-۳۷
7712
۷۷۱۲


کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ سلاطین عثمانی
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۷۸۳۰
۹۷۲۱
۷۷۱۲
بازدید شد ۱۳۸۲
بازرسی شد ۳۷ - ۹



خطی . فهرست شده
۷۱۲







هو العزیز

تاریخ سلاطین عثمانی

نسخهٔ اصل در خزانهٔ آل عثمان ضبط است
روسها بعد از جنگ و رفع غائله این نسخه را
خواهشمند استنساخ شدند و در ذیل
روزنامه پس پطربورغ انتشار دادند
و این چاکر بفرمان اقدس شهریاری روحنا فداه
ترجمه کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ آل عثمان

غازی عثمان

ولد ارشد طغرل بیگ پادشاه خوارزم بود [illegible]
در سنه ششصد و شصت و هشت هجری در شهر سوجوت
[illegible] متولد شده
[illegible]
[illegible]

برگزیده‌ای با بابا کامکار نموده داعیهٔ شهریاری کرد
در سنه هزار و دویست و نود و نه مسیحی مطابق سنه
۶۹۹
ششصد و نود و نه هجری ممالکی را که از سلسلهٔ سلجوقی
بحر احمر در دست دیگران بود و محمد [illegible] را امپراطوریان
منضم اسلامبول انتزاع نمود و متصرف گشت و همچنین
بار بازده از سلسله جغتایش ملحق نمود
خاقان موسوم به قانون عثمانلو در کل ممالک متصرفه داشت
رواج داد و اسم خود را به تقلید عظمت و رونق و جبه
مملکت عثمانی موسوم شان نمود و خود را خان عثمان خواند
بعد از بیست و پنج سال سلطنت رحلت و قبل از در سنه

هفتصد و بیست و شش هجری باجل حتمی درگذشت و
او پادشاه و تبعه‌اش قلمرو عثمانلی شدند
از کلمات عثمان خان است که یکی از امرای خود را
خطاب کرده بود که [illegible] را دستور داده‌ام
و از عزم تا عادت نشسته‌ام الکه همین رعایت
استحکام دین مبین و عزم متین مرا استطاعت کل
روی زمین برساند مرا اعلام کن
و ... پیدا ساخت

اورشاه

پسر او و سلطان عثمان و مقدمی به سلطنت بعد از جلوس

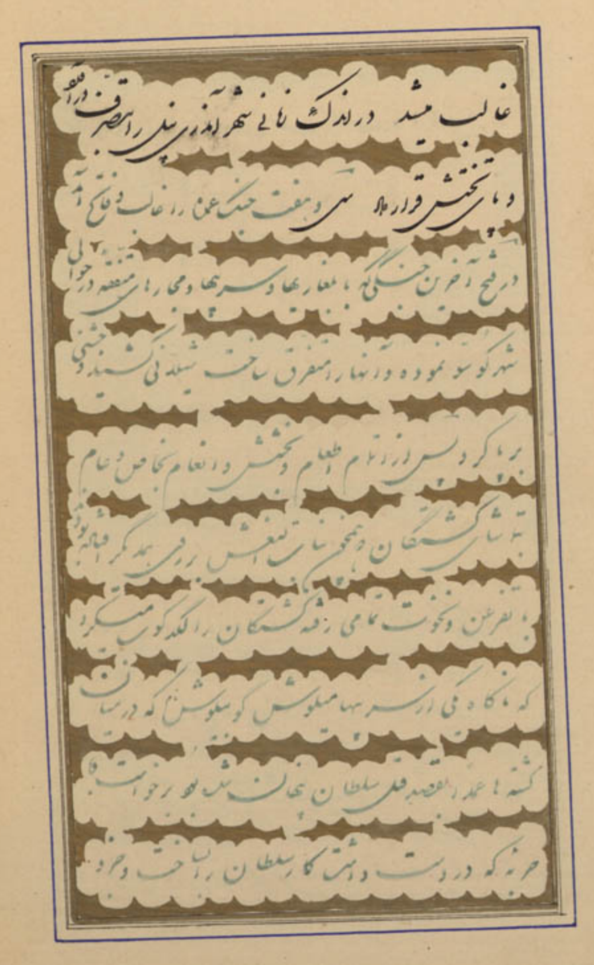


تخت عثمانی در کار محاصره شهر روسا که بواسطه [illegible]
عمر پدرش ناتمام ماند اهتمام ورزیده باتمام رسانید
اختراع ینگیچریها و شورشهای غیر مشروع ایشان را
رو بانی شد مردی شجیعی بود که خود در اثنای جوانی
و شجیع مهربان روزگار و شاه عاقل قرار داد
جنگهای رشیدانه و فتوحات مردانه کرد بالات
هشته و نیکو موده و جود عموم زرنا طولی و در ایت و
معاری را بمصرف خود رازدو و عسکر جرارش را
با تبعات و سلاح مجهز دار
بر روی وجه سال [illegible] دهشت [illegible]

در سنه هشتصد و بیست و چهار هجری
اجل محتوم در گذشت و در بروسه
در تربت محمدیه مدفون گشت
[illegible]

سلطان مراد خان (۲)

ولد ارشد او در سال [illegible] و عقب منصور بعد از
پدر بر تخت آل عثمان جلوس کرد چون شور توسعه ملک در
سر داشت عموم لشکریان را لطف و احسان بنواخت
و هر یک را از مراحم خود مستظهر ساخت بعضی در هر جنگی



غالب میشد در اندک زمانی شهر آدرنبل را متصرف و آنرا
پایتختش قرار داد سپس در هفت جنگ عمده را غالب و فاتح آمد
در فتح آخرین جنگ که با مغارها و صربها و مجارهای متفقه در حوالی
شهر کوسوو نموده و آنها را متفرق ساخت شبی که جشن و شادی
برپا کرده پس از اتمام طعام و بخشش و انعام بخاص و عام
به تماشای کشتگان و همچنین ساحت نعش رزمی بعد که افتاده بودند
با تفرعن و نخوت تمامی نعش کشتگان را لگدکوب میکرد
که ناگاه یکی از صربها میلوش کوبیلوش که در میان
کشته‌ها عمداً قصد قتل سلطان پنهان شده بود برخواست و
حربه که در دست داشت کار سلطان را ساخت و خود



کشتکانش نمود و این واقعه در سنه هفتصد و نود و دو هجری بود

سلطان بایزید ایلدرم

پسر سلطان مراد اول بود بسکه در فتح یونان و ممالک شرقیه
اقبالش مساعد در مشرق بود بایلدرم ملقب شده بود
مکرر با برادر بزرگش جم نام که داعیه سلطنت داشت
جنگید و آخر بر او غلبه کرده خفه اش نمود پس از اینکار
و فراغت از جنگهای داخله در صدد توسعه ملک
برآمد خیالش را چنین حرص وسعت داد و بموجب کل
حریص محروم دوم طولی نکشید که در اثنای محاصره اسلامبول

گرفتار قفص جز از امیر تیمور گورکان شد و تا هشت ماه محترما
در اردوی وی باند و بعد بشهرت بوبه غش دنیا را وداع
کرد در جز وقایع سنه هشتصد و شش مطلع السعدین عبدالرزاق
معروف این واقعه شرح نگارش یافته است

٥ سلطان سلیمان ٥

٦ سلطان موسی ٦

سلطان سلیمان ولد ارشد ایلدرم بود بموجب
قانون عثمانی جلوس بسریر فارغ نمود در اصلاح امور و لتق
و رفع مفاسدی که بواسطه غلبه امیر تیمور در قلب عثمانیها راه
یافته و آنها را گمراه کرده بود کوشید و حتی الامکان رتق

جراحتها و اغتشاش سرحدی بقیه مینمود شد که برادرش
موسی نام از جانب شرقی مملکت خروج کرده رو بوی
رفت و از هر کاری صرف نظر نموده بسمت خود متوجه
ساخت جنگ مفصلی کردند و خصم زبون فرار را دالی
مباح نمودند در سنه هشتصد و سیزده موسی غلبه کرده
سلیمان را دستگیر نمود با خنجر خود گلو و حنجرش را برید و
چهار رنج روزی بعضی دو سال رسید ولی خیری ندید
از دو برادر خود رسید نه بکشته در رودبار گرد

٧ سلطان محمد (١) ٧

ولد ارشد سلطان سلیمان اول بود بتقویت و مساعد

ـبول امیر اور اسلند معلی که از زمان پایتخت سلاطین
بود از در مقام جنگ در برابر آمده و عاجز و اسیرش
نمود و چنین قصاص از احکام حتمیه دنیویه است و کشته گشته مسموم
سلطان موسی مغلوب گشته و چنین ایلغه را در شش سال
کشته گشت و سلطان محمد تخت نشان تاج عثمانی نشست
فتوحات بحری و سفاین جنگی در زمان این پادشاه شیوع یافت
و عثمانیها در مقابل ونیسیها رقیب عدو شده بجد
در سنه هشتصد و بیست و چهار هجری بمرض غش در گذشت
و در عوض سریر رفاهیت شهر ادرنه
بکنج گور نشست کل نفس ذائقة الموت

سلطان مراد خان

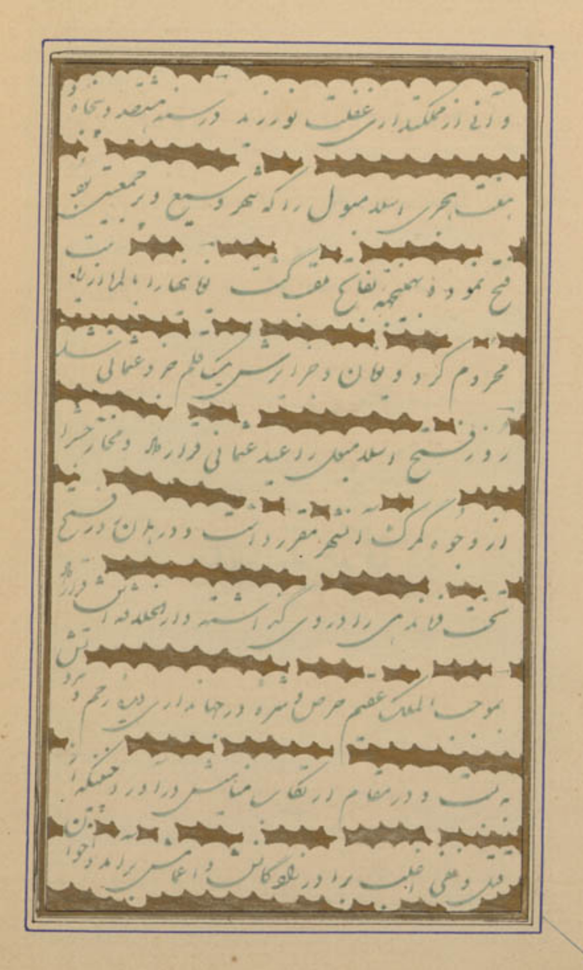
پسر او سلطان سلیمان بود و در سنه هشتصد و بیست و چهار
هجری باریکه موروثی خلافت جلوس نمود با یونان و یونانیان
جنگهای سخت کرده و در همه فاتح آمد و مملکت بوسنی و البانیا
بقهر و عنف از یونان انتزاع کرده جزو عثمانی نمود با مجارها
محاربه عظیمی کرد و قلعه بلغراد را که از قلاع مستحکمه و پر
آذوقه و تدارک بود متصرف گشت و بعض ساحلهای مجار را
بعد از حبس محروزه معاف کرد و جمعی از اعیان کرکا را رهبه
عثمانی را با حلولی آنجا امداد نمود در اثنای این فتوحات اسکندر بیک

قبل از صرف نهار مقید بدستش شدند و با سرایش کشیدند صدر اعظم
عثمانی که کاره از همه دیگران بود در هر جا اسکندر بیک و
رفیقش بود ... و برقسم تطمیع و نوازی که منصور باشند
بقرنفت و سلطان را از سند علم و فضایح نجات داد
طولی نکشید که بواسطه اغلاط در تجربی که از رفقه مخموری شرب
مدام منجر شده بود و بسبب نعشش امرمهایی که از کثرت و عیب
از نهاد مشاغل همه ولی بالمره صرف نظر کرده بکلی بر نها
قوای عزلش داده نعشش کردند و صدر اعظم و تجویز
اسباب نکات اعماض ینگچریها را فراهم آورده سلطان
معزولی را تحت عثمانی جلوس داد بس از این استقرار

سوم دفعه طولی نکشید که در یکی از شبها نهانی رسمی
ازایشان در وقت عید امرض فجاءه در گذشت و از عمر
عزل و نصب مورای اسعه گشت این واقعه در سنه هشتصد
و پنجاه و پنج هجری روی داد دفتر حرب هرزه ابن همه رحمت
خبر او عهده گشتند عاقبت ماندند

سلطان ابن محمد فاتح

چون در زمان پدرش برضا و امضای ینگچری آقاسی و مفتی
و سرعسکر و غیره برغم میل پدر ولیعهد شده بود لهذا ادنی
هیچگونه مانع و عایقی در سن پنجاه و یک سالگی جلوس کرد



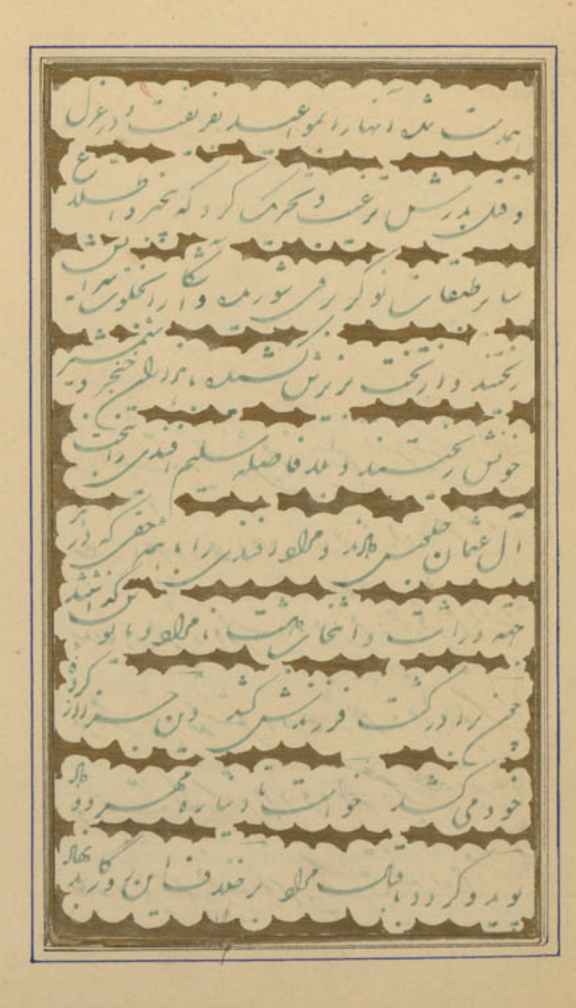
و آن را از مملکت داری غفلت نورزید در سنهٔ هشتصد و پنجاه و
هفت هجری اسلامبول را که شهر وسیع و پر جمعیت بود
فتح نمود و بهمچنین نقاط مفتوح گشت لوا بها را بالمرا ازباب
محروم کرد و یونان و جزایر بسیاری که قلمرو عثمانی شد
روز فتح اسلامبول را عید عثمانی قرار داد و مخارج را
از وجوه گمرک آن شهر مقرر داشت و در زمان فتح
تخت قدیمی را در وی که انشاء نموده دارالخلافه اش قرار داد
بموجب الملک عقیم حرص و شره در جهانداری دست رحم و مروت
بیت و در مقام رنگارنگ منافسی در آورد و چنانکه از
قتل و نفی اجنب برادر زادگانش و اعمامش برادر اندر خواهران



بیگناهش را از حق ارز و شناسائی دنیا محروم و بعضی را بعد
معدوم نمود تا نزاع و رقابتی از نسل بایزید پسرش قلم یابد
و نزاع باب پیچهای زائد پس از اینهمه خلاف در سنهٔ
هزار و چهار صد و هشتاد و یک مسیحی مطابق سنه هشتصد و هشتاد و شش هجری (١٤٨١ — ٨٨٦)
جانش تسلیم اجل و کار آخرتش موقوف کرده و عملی گشت

سلطان بایزید (٢)

بعد از پدر جلوس بتخت عثمانی نمود و با برادرش جنگید بروی
غالب آمد خفه اش کرد بوسنی و کرد ای بر روی
شوریده یاغی و طاغی شده بودند لکن عساکر جرارش



مهارت شد آنها را بمواعید فریفت و در عزل
و قتل پدرش ترغیب و تحریص کرد که بحرم داخل [illegible]
سایر طبقات نوکری شورش [illegible] و آشکارا تخلیهٔ سرای [illegible]
ریختند و از تخت بزیرش کشیدند با هزاران خنجر [illegible]
خونش ریختند و بلا فاصله سلیم افندی را بتخت
آل عثمان جلوس دادند و مراد افندی را با همه حقی که در
جهة وراثت و انتخاب داشت [illegible] مراد [illegible] که [illegible]
چون [illegible] درگذشت فرزندش [illegible] [illegible]
خود می [illegible] خواست [illegible] [illegible]
بود و گردد [illegible] مراد [illegible] [illegible]



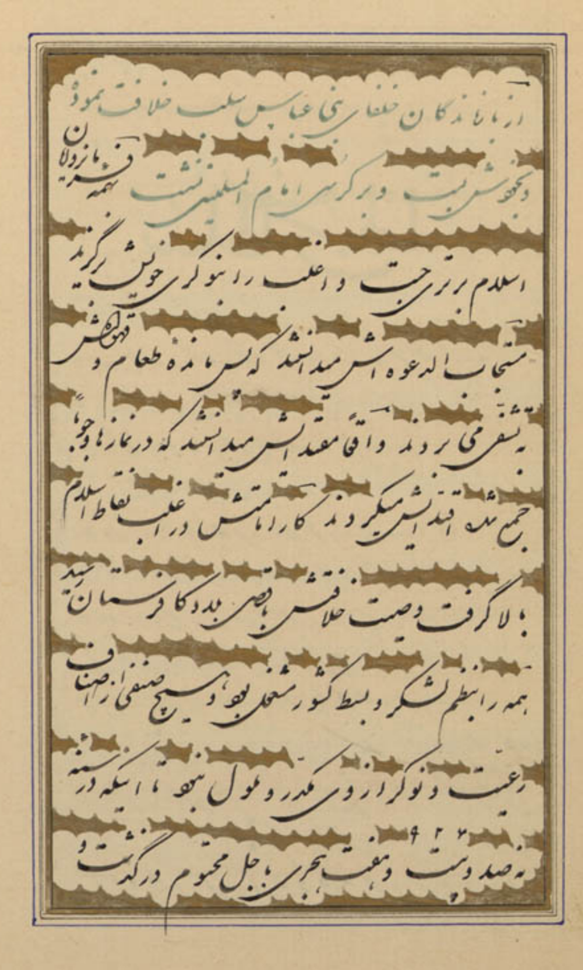
شدند و مجدداً اجزاء جلگه ارتش گشتند
چون مراد افندی از شد اولادش میل باطنی و محبت
مفرطی داشت در استحکام و تعهدش اصرار داشت
و سایر اولادش را گاهی بتهدید و گاهی بترغیب وادار
باطاعت و تمکینش مینمود سلیم افندی پسر [illegible] از
بیگانه با مراد به اظهار اطاعت و دلداری نمود لیکن
سلطان مراد در صدد دفع و طرد [illegible]
ملکه محبس و بندش را [illegible] تفکر و مآل اندیشی کرد
خواست [illegible]
سازد که سلیم افندی [illegible]



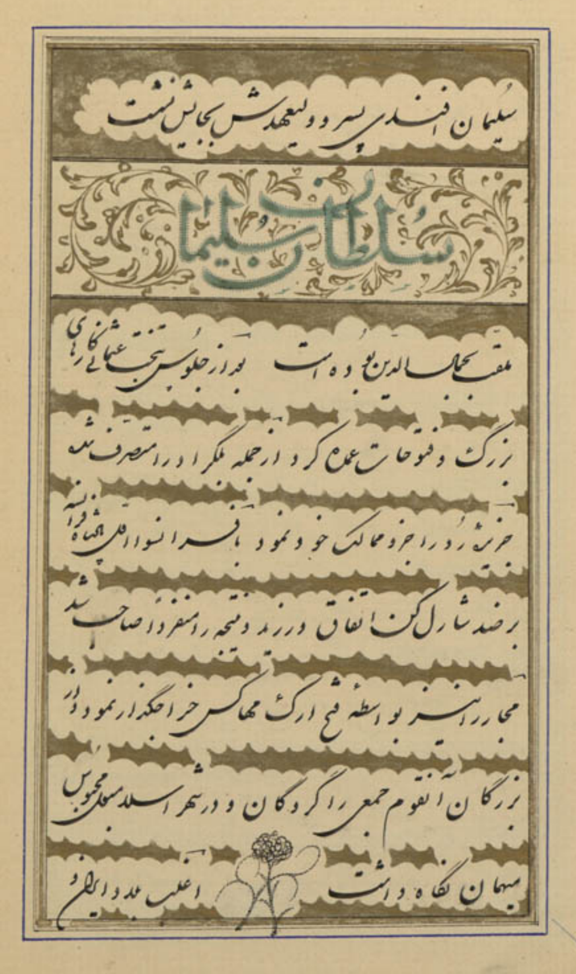
گشت خصم و شد ملکش نامراد

سلطان سلیم (۱)

در سنه نهصد و هفده هجری تخت فرماندهی عثمانی جلوس نمود
تنها بقتل پدر قانع نشده برادرانش را نیز یکسانه بقتل رسانید
شاه اسمعیل صفوی را در جنگ چالدران شکست داد و شهر
تبریز که از شهرهای معظم ایرانست قدم نهاد مصر را
بالتمام متصرف در آمد و شام را بکلی تصاحب کرد
با اینکه بشهرت بندی مباهات مینمود و ملقب بسلطان فاتح
مشهور شد پس از فتح مکه و مدینه خود را خادم الحرمین با



از بازماندگان خلفای بنی عباس سلب خلافت نموده
و بجهت خویش بیعت و بر کرسی امام المسلمین نشست بهمه فرمانروایان
اسلام برتری جست و اغلب را بنوکری خویش برگزید
مستجاب الدعوه اش میدانستند که پس مانده طعام و قهوه اش
به تشفی میبردند و اتفاقاً معتقد اش میدانستند که در نمازها و جوامع
جمع شده اقتدایش میکردند کار اهمیتش در اغلب نقاط اسلام
بالا گرفت وصیت خلافتش باقصی بلاد کافرستان رسید
همه را بنظم لشکر و بسط کشور مشغول بود و هیچ صنفی از اصناف
رعیت و نوکر از وی مکدر و ملول نبود تا اینکه در سنه
۹۲۶
نهصد و بیست و شش هجری باجل محتوم درگذشت و

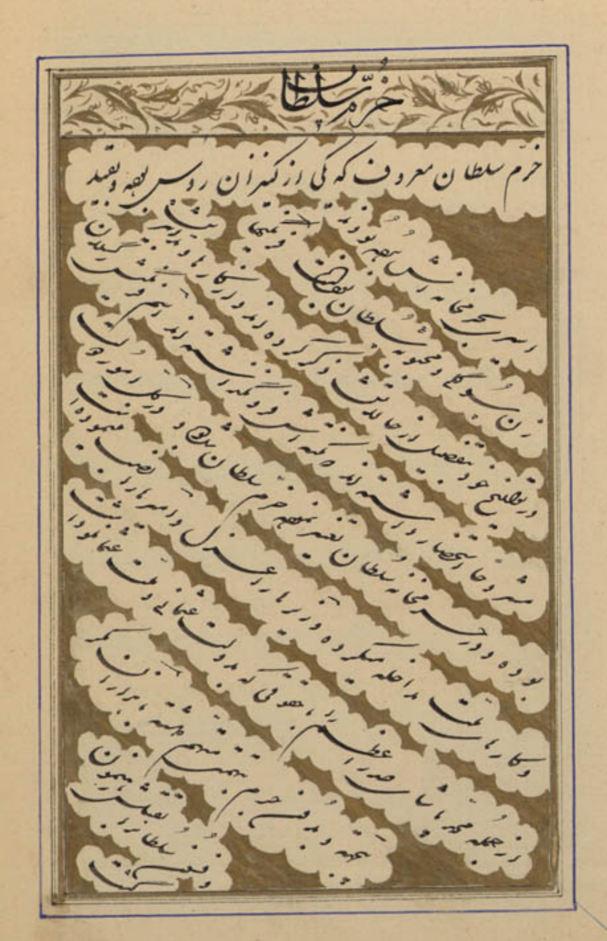


سلیمان افندی پسر و ولیعهدش بجایش نشست

سلطان سلیمان

ملقب بجمال الدین بوده است بعد از جلوس بتخت عثمانی کارهای
بزرگ و فتوحات عمده کرد از جمله بلگراد را متصرف شد
جزیره رُدس را جزو ممالک خود نمود با فرانسوا اول پادشاه فرانسه
بر ضد شارلکن اتفاق ورزید و نتیجه را منفرداً صاحب شد
مجارستان را بواسطه فتح ارک مهاکس خراجگذار نمود و از
بزرگان آنقوم جمعی را گروگان و در شهر اسلامبول محبوس
میهمان نگاه داشت اغلب بلاد ایران و

گرجستان و تونس و الجزایر را مسخر نمود و خاک متصرفی
و نیمه‌های آنها را بتصرف درآورد بالاخره همه را در جنگی که از
سمت اروپا و آسیا واقع مملکتش را بسط میداد و در کار لشکرکش
و در کار لشکرکشی و دشمن کشی بود در اجرای قوانین و استقرار مفید
و راههای ملک و اصلاح ملت میکوشید و از عمارات ابنیه و آثار
قدیم و جدید چشم نمی پوشید بعد از چهل و هشت سال سلطنت
با اقتدار فزون از تصور و معیار و فخر و ظفر با اختیار
بیرون از اندازه و شمار بحکم ملک جبار در سنه نهصد و هفتاد و
چهار رخت زندگی را بدرود گفت
و در کنج گور بخفت



خرّم سلطان

خرم سلطان معروف که یکی از کنیزان روسیه بوده و بقید



جزیره قبرس را از ونیسیا عنفاً گرفت و قهراً مالک شد و تونس را
از تصرف اسپانیول در آورده متصرف گشت طولی نکشید که
بصدمهٔ جنگ فاحش لپانت دچار شد و گرفتار ضرر بسیار شد
و از غم این وهن بزرگ بیمار شد و بناخوشی دق و نوبهٔ غش
گرفتار شد و در سنهٔ نهصد و هشتاد و چهار دنیا را وداع کرده از
تخت فانی زندگانی بتختهٔ مرده کشی رسید و در مقبرهٔ اجدادش مدفون گشت

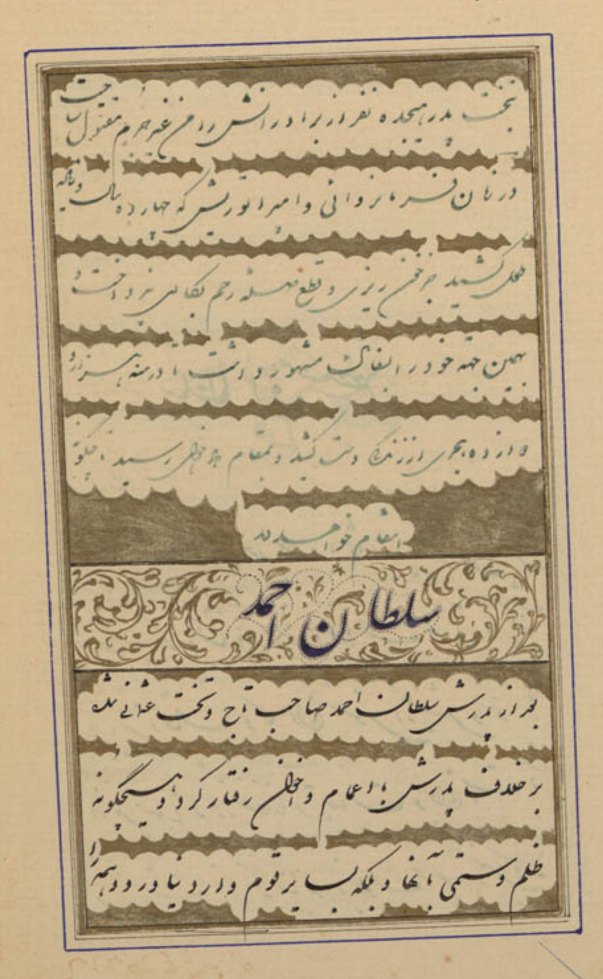
سلطان مراد ۳

پس از جلوس بتخت عثمانی از شناعت طعن و لعن نیندیشید
پنج نفر از برادران صلبی خود را در خون کشید در کار مملکتداری و شجاعت

قشون آرائی یگانهٔ زمانه بود ارگ محکم و پر اسلحه را از اهل مجار گرفته
بر متصرفاتش قرار داد سه ایالت معتبر از ایران بتصرف قشونش در آمد
در سعادت آنها اهمال کرده بلکه یغمای اموالشان را حلال دانست
و قتل و اسیر نسوان و رجالشان را مباح شمرد و حرص و اسراف
تمامی در مباشرت با نسوان و خادم و خانم اهل حرم داشت
و از ایشان یکصد و سی و پنج اولاد گشت در سنهٔ هزار و چهار هجری
از کثرت مجامعت کارش بهلاکت کشید و در اثنای مقاربت
جانش بلب رسید از بستر ناز رخت در گور کشید

سلطان محمد

ارشد اولاد و ولیعهد سلطان مراد ثالث بود بعد از جلوس



تخت پدر هجده نفر از برادران خویش را در حرم مقتول ساخت
در زمان فرمانروائی و امپراتوریش که چهارده سال و یازده
ماه طول کشید جز خون ریزی و قطع همشیره رحم بکاری نپرداخت و
بهمین جهة خود را بلقب مشهور ساخت تا در سنه هزار و
دوازده هجری از زندگی دست کشید و بمقام پادشاهی رسید، جلوه
انجام خواهد داد

سلطان احمد

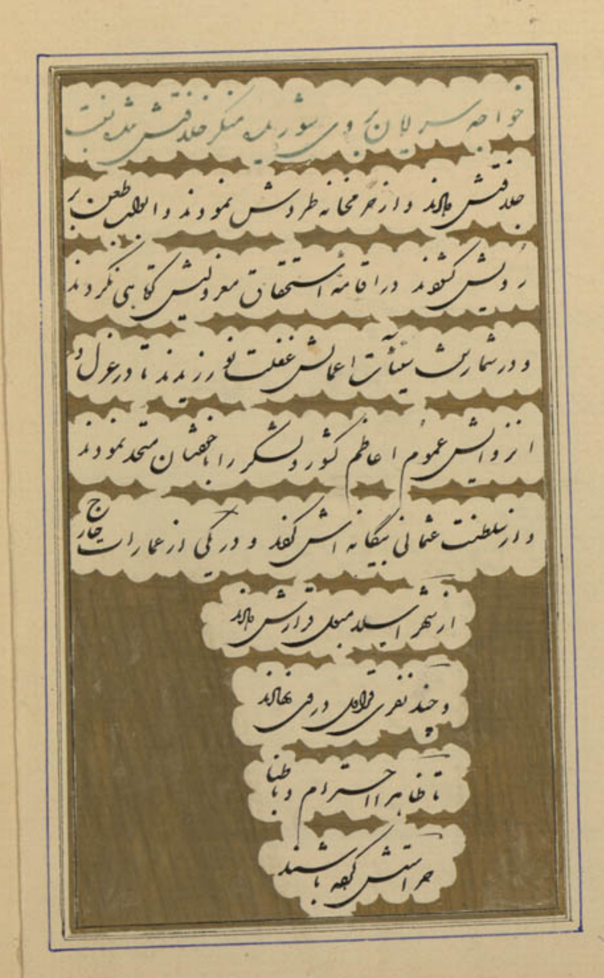
بعد از پدرش سلطان احمد صاحب تاج و تخت عثمانی شد
برخلاف پدرش با اعمام و خلق رفتار کرد و هیچگونه
ظلم و ستمی با آنها نکرد بلکه بر قوم وارد نیاورد و همه را



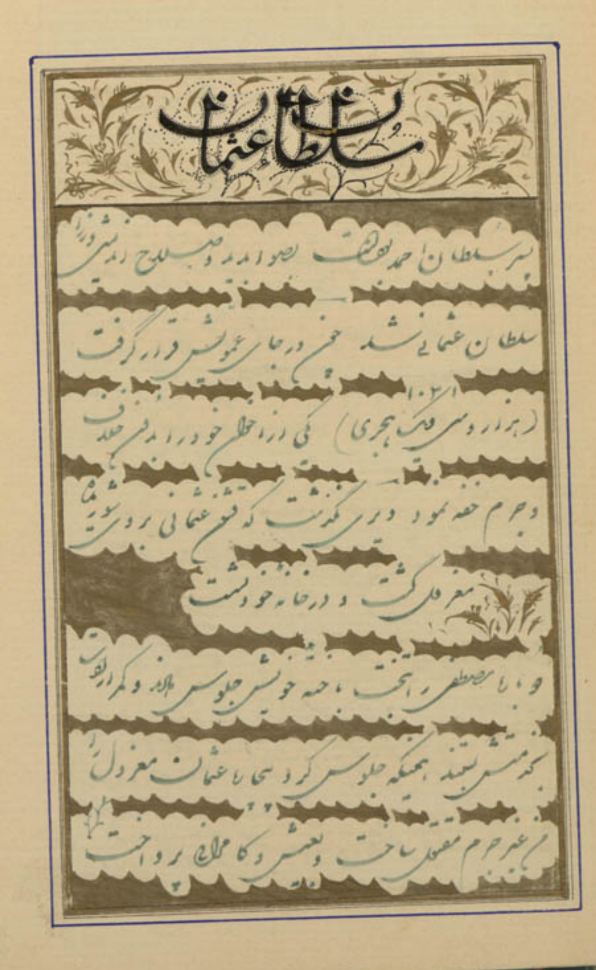
بسلامت نفس سکه راند و بعاطفت داد کار بسر برد که
تا در سنه هزار و بیست و چهار هجری ۱۰۲۴ در سن شباب یعنی در
بیست و هشت سالگی از زندگی محروم گشت و بآخرت رسید

سلطان مصطفی

برادر سلطان احمد بود و با نتخاب ینگچری آقاسی و مفتی
و سرعسکر و کپتان اعظم و غیرها تخت عثمانی را بگذاشت
وی از اقبال و کامرانی معنوی از عیش و شهوت رانی
ظاهر جسمانی که از مقتضیات جهالت و جوانی است دست
بر نداشت تا اینکه شش ماه بعد از جلوس حرم آغاسی و سایر

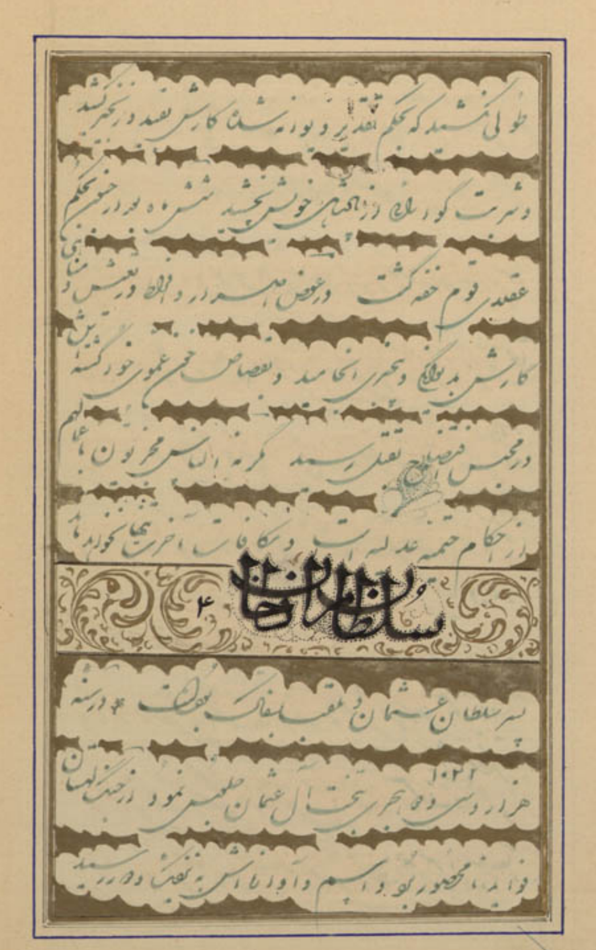


خواجه سرایان و ینی شوریه منکر خلد قتلش شدند
جلد قتلش یافتند و از حرمخانه طردش نمودند و السنهٔ طعن بر
رویش گشودند در اقامهٔ استحقاق معزولیش کوتاهی نکردند
و در شمارش سیئات اعمالش غفلت نورزیدند تا در عزل و
انزوایش عموم اعاظم کشور و لشکر را همچشان متحد نمودند
و از سلطنت عثمانی بیگانه اش کردند و در یکی از عمارات خارج
از شهر اسلامبول مسکن و قرارش دادند
و چند نفری قراول در وی گماشتند
تا بظاهر احترام و بباطن
حراستش کرده باشند



سلاطین عثمان

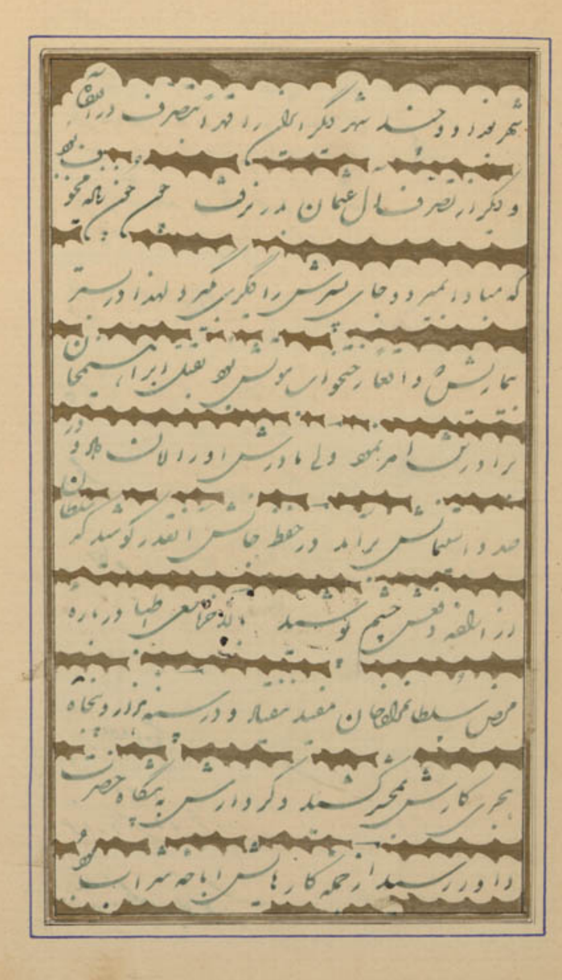
پسر سلطان احمد بود که بعد از پدر و به صلاح اندیشی وزراء
سلطان عثمانی شد چون در جای عمویش قرار گرفت
(هزار و سی و یک هجری) ۱۰۳۱ یکی از رجال خود را بدون جهت
و جرم حبس نمود و دیری نگذشت که شغل عثمانی بر دوش نهاد
معزول گشت و در خانه خود نشست
و برادر مصطفی را بجای خویش جلوس دادند و کمر اطاعت
بخدمتش بستند همینکه جلوس کرد بی‌جا با عثمان معزول را
بی جرم مقتول ساخت و نعشش را کالمراج پرداخت



طولی نکشید که بحکم تقدیر و بواسطه شان کارش بقید و زنجیر کشید
و شربت گوار اجل از جامهای خونریز چشیده شش ماه بود از جلوس بحکم
عقیدتی قوم خفه گشت و در عوض ابراهیم را دارد و بعیش و مناهی
کارش بدبوالگی و بجری انجامید و بقصاص خون عموی خود گشته گردید
در مجلس مصاحب نقلی رسید که آن شخص مجنون با علمای
از احکام حتمیه عدلیه است و مکافات آخرت هم جا کو اند

سلطان مراد خان ۴

پسر سلطان عثمان و ملقب بسلطان کوچک است که در سنه
۱۰۳۲ هزار و سی و دو هجری بتخت آل عثمان جلوس نمود از جهت کم سالی
فواید امورات مجهور بود و اسم داوری اش به تغییر دوازده رسید



شهر بغداد و چند شهر دیگر ایران را قهراً تصرف در آورد
و دیگر از تصرف آل عثمان بدر رفت حسن خان پاشا محو
که مبادا بمیرد و جای پسرش را دیگری بگیرد لهذا در بستر
بیماریش و اخبار خود را بنوشت نقل ابراهیمخان
برادرش امر نمود ولی مادرش او را از آن باز داشت
شد و اسباب آنرا در حفظ جانش آنقدر کوشید که سلطان
را از القصه و فضل جسم نوشید در باره
مرض سلطان مرادخان مفید نشد و در سنه هزار و پنجاه
هجری کارش بمحبس کشید دیگر دارش بنگاه حضرت
داور رسید از جمله کارهایش اباحه شراب بود



همه عثمانیها اجازه برای نوشیدن و چشم از مورد شرع
نمی نوشیدند باده خود منع نوشیدند و در اختلاط مسکو
علی الدوام مخمور بود و از شاعر دولت طبعی چو ر افراط بیش از
و ملکه امیر او در تسخیر اعتبار العصر و حکام بجلد حطه
بی اعتبار نمود

سلطان ابراهیم

بعد از فوت برادرش تخت و تاج سور فحاشی بند مردم
عثمانی را از زندانی و عجب خود رنجیده داشت و در همه
افراد اعاظم و اغنا و دولت احدی حسد از مداشت



و در سنه هزار و پنجاه و هشت هجری ینگیچریها و خلاص ملت بر
وی شوریده عزلش کردند و در مجلس سرای کهنه بعد از حبس ده روز
رگ قتلش شدند و با جماع طبقات نوکر و علما محمد افندی
ولد ارشدش را امپراتوری عثمانی برگزیدند

سلطان محمد

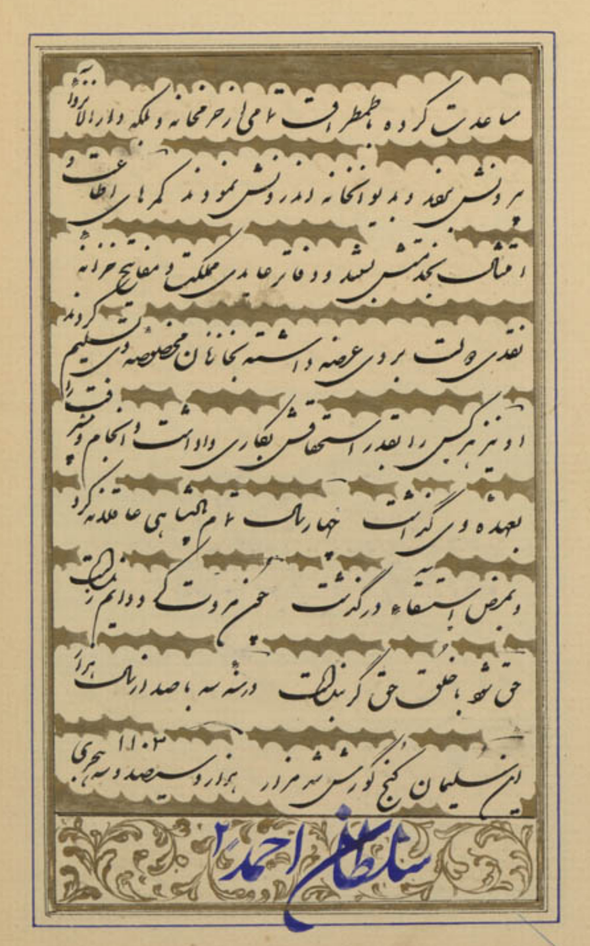
در سن هفت سالگی جلوس تخت آباء عثمانلوی خود نمود
اوقات شبانه روزش در شهر ادرنه بعیش و عشرت و لهو و غفلت میگذشت

در زمان او عثمانیها جنگهای عدیده کردند و عساکر جرار عثمانی
تا پشت باروی شهر وینه راندند و در جلوگیریها و ممانعت
(در نقاط چند) دشمن عقب ماندند مگر در پشت شهر وینه
که از کثرت و بیکسی سردار زمه شکست فاحشی خوردند و ضرر و
خطر بسیاری دچار گشتند بعد از این شکست اوضاع دولت عثمانی
مختل شد و از هر سمت انقلاب زیاد و قشون کشی و کار و ستر اهالی
فراهم آمد و وزرا و اعضاء عثمانی بزحمت افتاده شاکت این
اغتشاش را بخود سلطان نسبت دادند و خاتمت این مفاسد را
متوجه بخود وی فرض کردند مصمم عزلش شدند اگرچه قتلش کردند لهذا
جمعی از اوباش بمظاهرت ینگیچریان که عزل و نصب سلاطین عثمانی را

حق خود میدانستند در شهر ادرنه بقصر و خلوتگاه سلطان
ناگاه ریختند از صدر سریر بزیر کشیدند و گردنش را قید
و بلکه غل و زنجیر نهادند و در محبس عمارت کهنه مقیدش داشتند
پس از هفت سال زندانی بودن از مذلت زندگانی نقصان یافت
و رحمت در محبس آنجه گشت

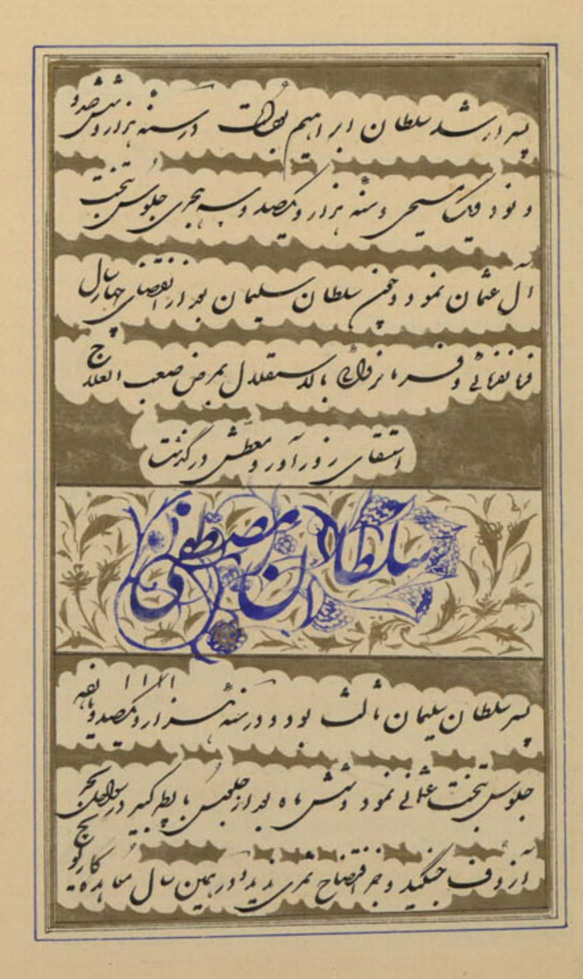
سلطان سلیمان ۲

چهل سال بود که از خوف قهر و سخط اخلاف و کلاه زناخه کان حق
تا چنین آنکه محبوس نظر بود از حرمخانه اش بیرون نیامده بود
و احدی پای باندرونش ننهاده که بتیک مرتبه آفتاب دنیا



مساعدت کرده بطرقت تمامی از حرمخانه و ملکه دارالآثار آورده
بر وشش نهادند و بدیوانخانه اندرونش نمودند کمرهای اطاعت و
انقیاد بخدمتش بستند و دفاتر عایدی مملکت و مفاتیح خزانه
نقدی دولت بروی عرضه داشته بخازنان مخصوصه وی تسلیم کردند
او نیز هر کسی را بقدر استحقاقش نگاه داشت و انجام و مشرف را
بعهده وی گذاشت چهار سال تمام بشاهی عاقلانه گرد
و بمرض استسقاء درگذشت چون مروتی که و دوام زبانش
حق شد با خلق حق گریست در سنه سه با صد از سال هزار
این سلیمان کنج گورش شد مزار هزار و یکصد و سه هجری ۱۱۰۳

سلطان احمد ۲



پسر ارشد سلطان ابراهیم است در سنه هزار و ششصد و
و نود و یک مسیحی و سنه هزار و یکصد و سه هجری جلوس تخت
آل عثمان نمود و چون سلطان سلیمان بود از انقضای چهار سال
فما تقدالی و فرار رفاج بالکه مستقل بمرض صعب العلاج
استسقای زور آور و معطش درگذشت

سلطان مصطفی

پسر سلطان سلیمان ثالث بود و در سنه هزار و یکصد و شش ۱۱۰۶
جلوس بتخت عثمانی نمود و شش ماه بعد از جلوسش با لطف کبیر در ساحل بحر
ازوف جنگید و جز فتح و صلاح ثمری ندید و در همین سال معاهده کارلوویچ

کارلویچ را با وکلای پطر کبیر بست و از همه تصرفات مجارستان
و شهرهای آن بلاد لهستانش اجبار را چشم پوشید چهار سال بعد
عثمانلوها بر روی شوریده از سلطنت خلع و به حبس نمودند
و در سه ماه حبسخانه راحتی در تملکات شخصیه بر روش بستند
دو ماه بعد از این عزلت از غصه هلاک و داخل خاک شد
گاه در گنج و گهی رنجش عزلت در دهر چرخ با شاه و گدا
رسم و قاعدش عجب است سنه ۱۱۱۱

سلطان محمد

در سنه هزار و یکصد و پانزده ۱۱۱۵ هجری جلوس تخت عثمانی نموده

جانشین برادرش مصطفی شد شارل دوازدهم پادشاه سوید
بوی پناه برده در خصومت با روسیه از وی موافقت
و معاونت خواست ابتدا وزرای عثمانی در حمایه و
تقویتش با سلطان احمد متفق الکلمه شده سوق عسکری
کردند ولی ناجوانمردی کردند و فعلیت در قلع و قرار شان
بهم نرسید و مهمان عزیز مستظهر را در ملک خود شان
حبس بر راه و منتظر نگه داشتند در سنه هزار و یکصد و چهل و سه
ینکیچریها بر سلطان احمد شوریدند و از سلطنت عثمانی عزل
و خلعش کردند و با نهم قناعت کرده زندانش فرستادند
و بعد از حبس شش ساله در محبس دنیا را وداع گفت کل الیه راجعون



سلطان محمود خان

پسر ارشد مصطفی ثانی بود بیست و چهار سال فرمانروای
عثمانی بود و صاحب تاج و تخت آباء کرام خود در حالی که کسی
اقدام بر ضدش نکرد و احدی پای مخالفتش پیش نگذاشت
بالاخره بمرض سنگ مثانه درگذشت و عثمان افندی برادرش
جانشینش گشت یکی از وقایع زمان سلطنتش معاهده بلگراد بود

عثمان ۳

برادر سلطان محمود خان اول است منتهای سفاکی و بی‌رحمی را
داشته و خونریزی مردم را یکی از اشتغالات عمده زندگی



می‌پنداشته گویند که دست رد بسینه هیچ طبقه فرو نگذاشته تا وقتی که
در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری از تحکم و تعدی به همه و قتل دادن
تا بابت تو نسید شده جانش بلب رسید ای زبردست زیردست آزار
گرم تا کی بماند این بازار بچه کار آیدت جهانداری مردنت به
که مردم آزاری

مصطفی ۳

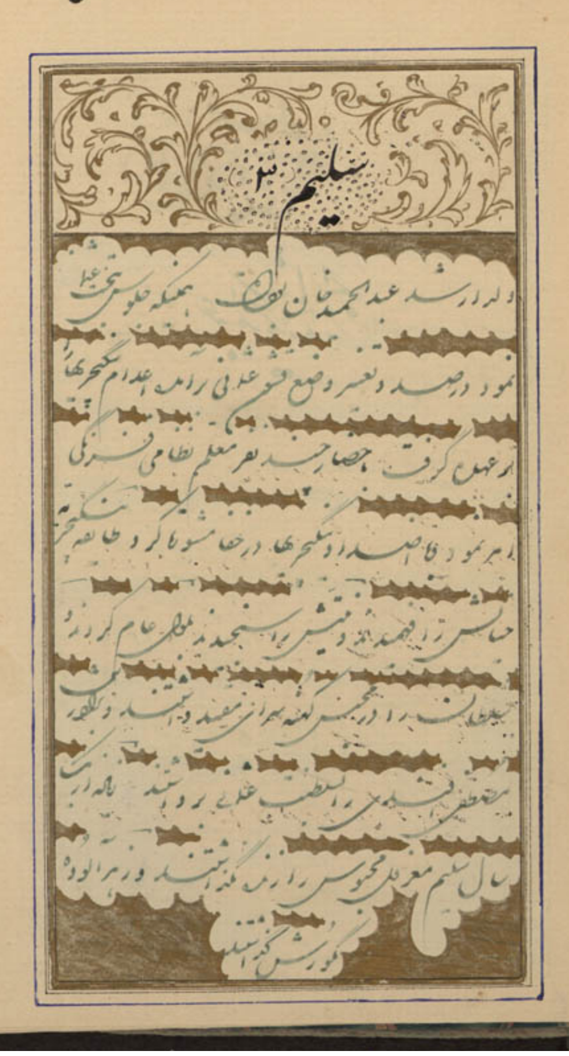
بعد از جلوس بتخت عثمانی با نامدارترین امپراطریس روسیه
بنای مخاصمت گذاشت و در یکی از غوغاهای حضرت ایلک را که
در خزینه داشت رو بفنا گذاشت و جنگهای عدیده با دیگر



تا در سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری گرفتار اجل محتوم گشته
از ضررهای شکایت و شکستهای متواتر آسوده شد

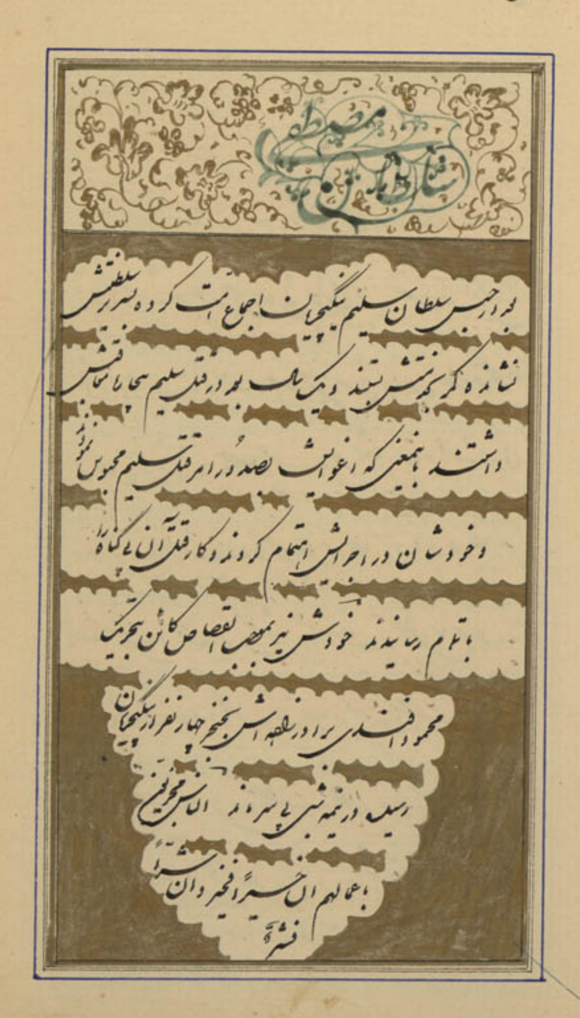
عبد الحمید خان اول

پسر عثمان خان ثالث بود و پس از جلوس تخت عثمانی بدون انبساط
مخاطرات و استعلام و مشاوره با چنین بدرش بضررش استقبال کرد و نایب شاه
از بلای خود حال فهمید جنگ با روس را از سر گرفت و در صدد تحصیل
ضرر آمد در هر جنگش جز افتضاح ثمری ندید تا در سنه هزار و دویست و
چهار گرفتار اجل مقسوم شد از سر دشمن معلوم آسوده گشت
میرسد وقتی که مفخر خوشتر است



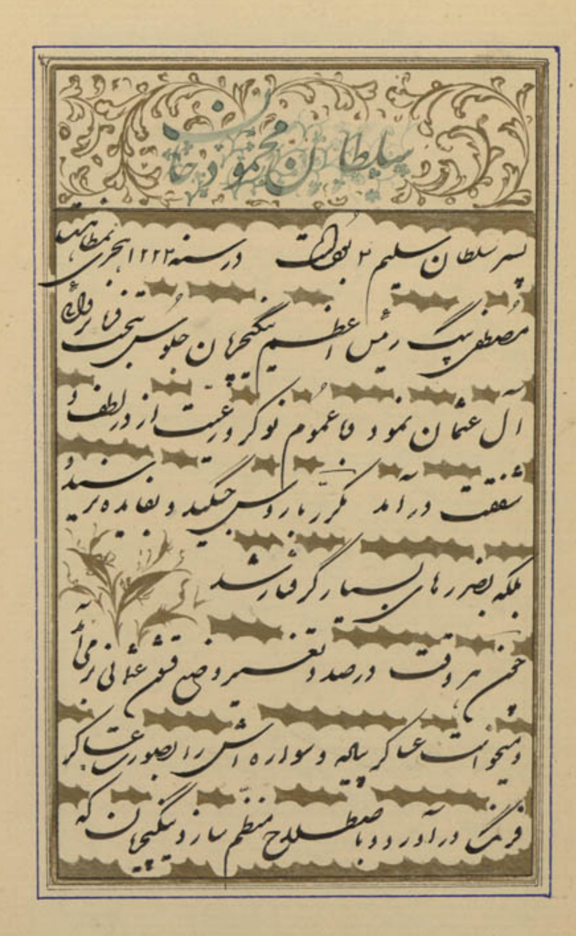
سلیم ثالث

ولد ارشد عبد الحمید خان اول است همینکه جلوس بتخت عثمانی
نمود در صدد تغییر وضع قشون عثمانی برآمد اعدام ینگچریها را
در عهده گرفت بحصار چند نفر معلم نظامی فرنگی
را بر نمود تا اصلاح ینگچریها در خاطر سپاه کرد طایفه ینگچریه
حسابش را فهمیدند و تغییر را نپسندیدند مجلس عام کردند و
سلطان را در مجلس گفته بهرانی منفصل داشتند و بکلی از
سلطنت مصطفی برادرش را بسلطنت علی برداشتند بعد از یک
سال سلیم معزول محبوس را از زنده داشتند و زهر آلوده
گلو رشش کنده اشتند



سلطان مصطفی خان

برادر حبس سلطان سلیم ینگیچریان اجماع کرده بسریر سلطنتش
نشانده کمر بکشتنش بستند و یک سال بود در قتل سلیم سعی و مساعی
داشتند بمعنی که اغوایش بصدد امر قتل سلیم محبوس نمودند
و خود شان در اجرایش اهتمام کردند و کار قتل آن بیگناه را
باتمام رسانیدند خودش نیز بمعرض القصاص کائن بحریک
محمود افندی برادرش باشاره اش بخنجر چهار نفر از ینگیچریان
رسید در همه شب باسر داد الناس مجزیون
باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرا
فشر



سلطان محمود خان

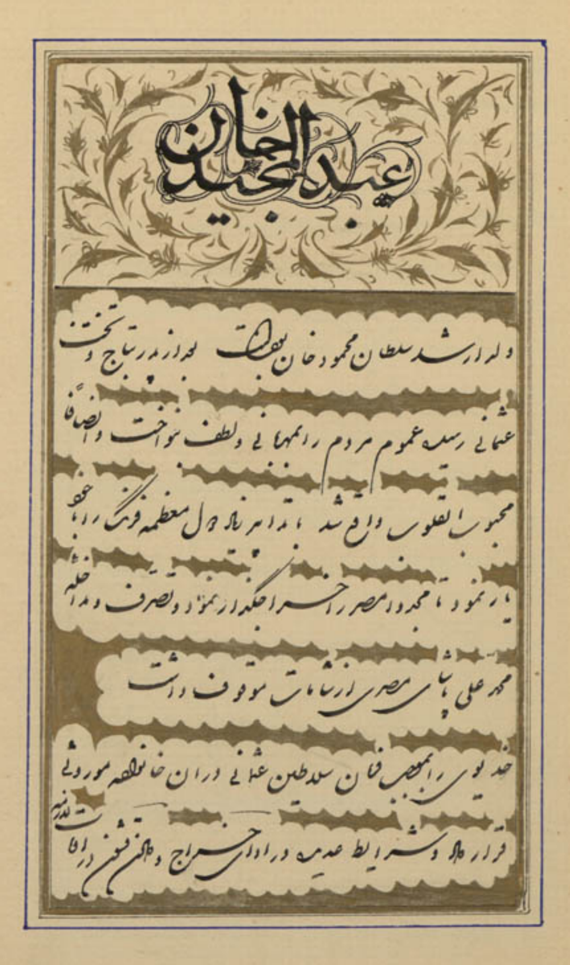
پسر سلطان سلیم ۳ بعد از کشته در سنه ۱۲۲۳ الهجری بمعاضدت
مصطفی بیگ رئیس اعظم ینگیچریان جلوس بتخت فرمانروائی
آل عثمان نمود و عموم نوکر و رعیت از در لطف و
شفقت درآمد مگر بار دوش جنگیدند و بفایده نرسیدند
بلکه بضررهای بسیار گرفتار شدند
چنین هر وقت در صدد تغییر وضع قشون عثمانی بر می آمد
و میخواست عساکر پیاده و سواره اش را بصورت عساکر
فرنگ درآورد و باصطلاح منظم سازد ینگیچریان که

عادت بر ضدیت سلاطین کرده بودند و در انگار از
بکلی خود داشت بازاری شاهی میکردند بانواع حیلها متشبث میشدند
لهذا درصدد دفع همه القوم برآمده قلع و قمع ارکان
بغوهم آنها را برعهده گرفت مرقوم انگار را در سنه
هزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحی بدست آورده
از القوم دیاری باقی نگذاشت و دیار سیاه را از خون
بیحیائی آنها منقضی نمود
در زمان سلطنت او ممالک یونان و جزایرش بر دولت عثمانی
شوریدند و طالب آلفی و استقلال خود شدند
انگلیس و فرانسه نیز در میان شدند و دست تصرف علنی

از سرشان کوتاه کردند از آنزمان ببعد جزایر یونان سلطنت
علیحده شده بممالک یونان موسوم گشت
معاهده ادرنه را اسباب دوستی و الفت با روسها
قرار داده و چندی از خصومت آنها ایمن ماند
طولی نکشید که جمعی از دولت و پاشایان سر از
قید اطاعت و فرمان برپیچیده اظهار نافرمانی کردند
در بروز یاغیگری بالاترند از جمله علی پاشا والی ینیجه بوده است که
اظهار نافرمانی میکرده و فتانش را جلب غیر مساعد میداده
محمدعلی پاشای مصری خود را مستقل خدیو مصر دانسته و در
سایر ممالک عثمانی نیز دست اندازی میکرد جنگیکه در سنه ۱۸۳۱



باتش تعدی بتسخیر شامات رفت و اغلب آن صفحات را
متصرف گشت سلطان محمود از بیم اتکای بدولت
روسیه و دفع شر محمد علی پاشا معاهده جدیدی با دولت
انگلیس بست با محمد علی پاشای مصری جنگید و از این جنگ
فایده نبرد
مخاصمت نجیب پاشا با مجاورین کربلای معلی و نجف اشرف
و قتل عام و خونریزیهای بخشش نزد جنبش و شطرنج مالی از
برای عثمانیها بر صفحه چیده که از اثرات این کار شکست سری
شدن و رنگ کار غم خود سلطان بود در ماه دویم همین دفعه
سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری ۱۲۵۵



عبدالمجید خان

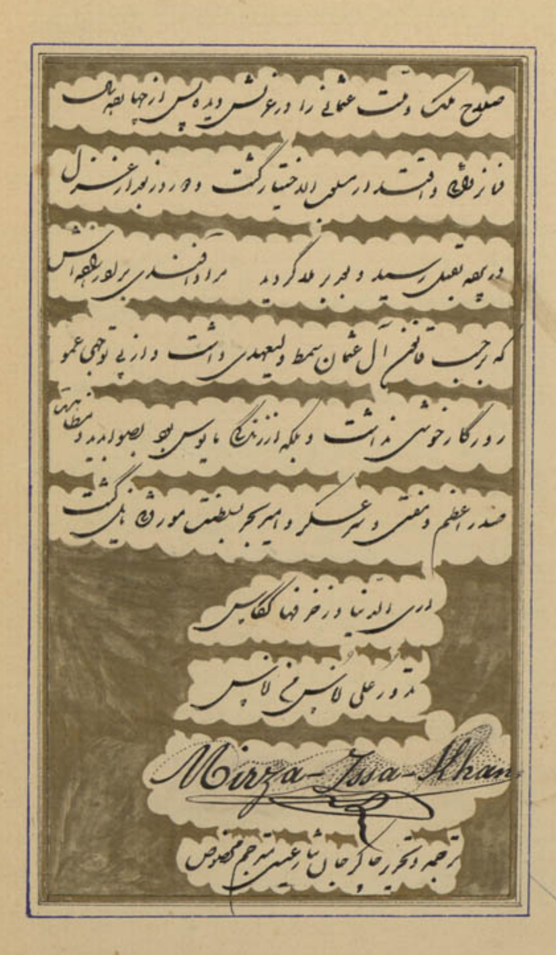
ولد ارشد سلطان محمود خان بعد از پدر بتاج و تخت
عثمانی رسید عموم مردم را بمهربانی و لطف نواخت و انصافاً
محبوب القلوب واقع شد ابتدا بر یاری دول معظمه فرنگ را با خود
یار نمود تا محمد و امصر را خراجگذار نمود و تصرف و مداخله
محمد علی پاشای مصری از شامات موقوف داشت
خدیوی را منصب خان سلاطین عثمانی در آن خانواده موروثی
قرار داد و شرایط جدیده در ادای خراج و الحاق قشون در ادا ثابت نمود

در بقغان درج نمود در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک باز
جنگ قرم و آتش بالای شهر سواستوپل شد و اسباب خصومت دول
معظمه فرنگ قایم آورد و کار منجر بمصالحه و مجلس معاهده پاریس شد
هر چند که جبران ضررهایش نشد شرح آن جنگ در جریده ما معلوم بود
که محتاج بنگارش بقیه در این موارد نشد نگاشتیم در سنه هزار و هشتصد
و شصت و دو مسیحی مطابق سنه هزار و دویست و هفتاد و نه هجری ۱۲۷۹
با جل محتوم درگذشت و چرخها و کنیزهای بسیاری را بیادگار گذاشت

عبدالعزیز خان

برادر صلبی و بطنی عبدالمجید خان بود و بتعاقب مقرراً خالفه عثمانیه جلوس

بتخت عثمانی نمود در اوایل کار مردم را باصلاح امور و استحکام
رای و پرسش عرایض و حفظ ثغور و ترکات مدعی و انجاح مدعا قصد
و وعده میکرد و در نظم امور و رعایت قرارها بملت عثمانی
و سفرای خارجه نوید میداد و حتی برای ترغیب و تطمیع مهم چند
حکم بقاعده کرد و چند کاری را بصنعی خوش و شایسته از عهده برآمد
تا بدرستکاری و نیک کرداری معروف گردد ولی در اواخر احوال بتش
بر ضد قولش رفتار کرد و هیچیک از مواعیدش خالی از نقض و بطلان نشد
بلدها در سهل انگاری و نقض عهد و نسخ احکام و ذمایم و فن ارشاد
اصرار داشت و در صدد ورقلاین جعلی بهیچوجه عار نداشت
لهذا وزرای اعظم و عجزه و وکلای دولت علیه و مفتی و قاضی و غیره



صلاح ملک و ملت عثمانی را در عوض دیده پس از چهار [illegible]

نماز فتح و اقتدار سعی الله اختیار گشت و در ربود از عزل

در یکصد بقتل رسید و بدر رفته گردید برادر افندی بزرگ اعلیحضرت اش

که رجب قانون آل عثمان سمط ولیعهدی داشت و از پی توجهی عمو

روزگار خوشی نداشت و بلکه از زندگی مایوس بود بصوابدید و [illegible]

صدر اعظم و مفتی و سرعسکر و امیر بحر سلطنت موروث نائل گشت

[illegible] الله بنا در [illegible]

تدور علی الانس من الناس

Mirza-Issa-Khan

ترجمه و تحریر چاکر جان نثار عیسی مترجم مخصوص



این رباعی در این موقع مناسب مقام است

دانسته شد تا به غیر از این نمیدانم

اهدت سلیمان یوم العرض نملة

أتت برجل جرادة كان فی فیها

ترنمت بلسان الحال واعتذرت

ان الهدایا علی مقدار مهدیها

امید که از قبولش این چاکر جان نثار را رفعت و افتخار بخشند

تحریر فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۲

